### جلسه 26

چهار‌‌شنبه - 30/01/۹6

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

### الغیبة

بحث راجع به غیبت هست.

احکامی در این بحث مطرح می‌‌شود که به نظر ما هم مهم هست، ‌هم محل ابتلاء هست. از جمله این‌که آیا استماع غیبت مثل خود غیبت حرام است یا نه؟ که برخی مثل مرحوم آقای خوئی و آقای سیستانی می‌‌گویند استماع غیبت حرام نیست. و یا این بحث که آیا شنونده غیبت باید دفاع کند از مغتاب، دفاع کند از شخص غیبت شونده؟ واجب است دفاع از او به ‌أی وجه ممکن یا واجب نیست؟ یا بحث از مستثنیات غیبت. بحث‌های مهمی است. که مشهور نصح مستشیر را و یا توقف امر به امر به معروف و نهی از منکر را و یا ابطال یک سخن باطل در امور دینی را جزء مستثنیات غیبت ذکر کردند. و همینطور غیبت شخص مظلوم از ظالم، غیبت شخصی که متجاهر به فسق است. و حدود آن. این‌ها بحث‌های مهمی است که مناسب است مطرح کنیم.

ابتداء همان‌طور که مرحوم شیخ در مکاسب فرمودند راجع به اصل حرمت غیبت، ‌عرض می‌‌کنیم، به قول مرحوم شیخ اصل حرمت غیبت مسلم هست. ایشان فرمودند ثابت بالادلة الاربعة.

البته این‌که دلیل عقل که دلیل چهارم هست، حرمت غیبت را مطلقا افاده کند، این برای ما روشن نیست. بله، کتاب، سنت، اجماع بر حرمت غیبت هست، اما عقل از باب ظلم در جایی تقبیح می‌‌کند غیبت را که موجب ضرر مهمی بر شخص غیبت شونده بشود. آن وقت اگر این‌جور بشود که با یک سخن گفتن علیه یک شخص او را از هستی ساقط کند که دیگر نتواند در این شهر زندگی کند، مجبور بشود آواره بشود، آبروی اجتماعیش از بین برود، اگر این باشد، این ظلم عقلی و عقلائی است. آن وقت مغتاب کافر هم باشد، باز این بحث پیش می‌آید: می‌‌شود یک شخص کافری که خطری بر اسلام و مسلمین ندارد، زندگی خودش را می‌‌کند، ما با یک ذکر عیب او که از نظر اجتماع، ‌عیب است و او را از هستی در جامعه ساقط می‌‌کند، ما مجاز هستیم عقلا این کار را بکنیم؟ خب شما فرمودید که حرمت غیبت مختص است به مسلم بلکه مؤمن. خلافا للمحقق الاردبیلی که ایشان فرمود: حرمت غیبت از حقوق مسلم است، ‌اعم از موافق و مخالف. ولی مشهور این را هم قبول نکردند. گفتند حرمت غیبت از حقوق مؤمنین است، از حقوق شیعیان است. اگر بناء باشد که دلیل عقل در حرمت غیبت باشد، خب دیگه اختصاص به مسلم نباید پیدا کند.

و این هم واقعا جای بحث دارد: اگر یک غیبتی عقلائا ظلم باشد، هر غیبتی عقلائا ظلم نیست، ما این را می‌‌خواهیم بگوییم، هر غیبتی عقلا و عقلائا ظلم نیست، حالا ما دیدیم یک آقایی نماز نخواند، ‌گناهی کرد، بیاییم پیش رفیق‌مان بگوییم، آن شخص را از هستی ساقط نکردیم، این شرعا حرام است. عقلا اگر حرام باشد غیبت مثل مواردی که از هستی او را ساقط کنیم، ‌لقائل ان یقول این از حقوق مؤمنین، دیگر نیست؛ ظلم است و ظلم به هر انسانی حرام است.

[سؤال: ... جواب] همین را عرض می‌‌کنم. آبرو ریختن یعنی از هستی اجتماعی ساقط کردن.

پس دلیل عقل بر حرمت مطلق غیبت نیست. این را می‌‌خواهم عرض کنم. و الا اگر دلیل عقل در جایی و لو فی الجملة‌ بر حرمت غیبت باشد که عرض کردیم مواردی که طرف مقابل را از هستی اجتماعی ساقط می‌‌کند که عقلاء می‌‌گویند تو به او ظلم کردی، تو به او ستم کردی، تو او را نابود کردی با این افشاءگری به قول خودت، خب اینجا اگر واقعا دلیل عقل باشد که در این مورد به نظر ما دلیل عقل یا به تعبیر دلیل عقلائی هست، ‌باید بنشینیم بحث کنیم که آیا این از حقوق مؤمنین است یا ظلم به هر کسی حرام است و لو کافر باشد. این مطالبی است که بعدا مطرح می‌‌کنیم. اما فعلا اصل حرمت غیبت حداقل به کتاب و سنت و اجماع ثابت است. دلیل عقل شد پس فی الجملة.

آیات قرآن: عمده آیه که در سوره حجرات هست که: و لایغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه.

ما نمی‌خواهیم بحث مفصل بکنیم در این مطالب واضح و لذا وارد تفسیر این آیه و وجه تشبیه غیبت مؤمن به أکل لحم برادر میت، وارد این بحث نمی‌شویم.

آیه دیگر که استدلال کردند اجمالا بگوییم، آیه دیگر این است که گفته‌اند: لایحب الله الجهر بالسوء من القول.

به نظر ما استدلال به این آیه بر حرمت غیبت درست نیست. این‌که غیبت جهر بالسوء است، در این آیه که ذکر نشده. آیه بطور کلی می‌‌گوید که صدا بلند کردن به بدی، یعنی بد سخن گفتن، این محبوب خدا نیست. علاوه بر این‌که غیر از این‌که در این آیه غیبت به عنوان مصداق جهر بالسوء ذکر نشده، لایحب هم ظهور در حرمت ندارد. لایحب الله الجهر بالسوء من القول، اما نه، خدا دوست ندارد، اعم است از این‌که حرام باشد یا مکروه باشد. ان الله لایحب الشاب فارغ را، جوان بیکار را...

 [سؤال: ... جواب] یک وقت می‌‌گویید خدا این شخص را دوست ندارد باز ممکن است بگوییم فعلش حرام است چون اگر فعل مباح بود چرا این شخص را دوست ندارد؟ بگوییم خدا دوست ندارد بیکاری را، این دلیل بر حرمت نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب] لایحب‌ای که خدا بگوید از حرمت و کراهت است. اما اگر امام بگوید انی لااحب ذلک ما گفتیم این نوعا ظهورش این است که این کار مکروه است و الا اگر حرام بود امام به این اکتفاء نمی‌کرد بفرماید من دوست ندارم این کار را. اما خدا بگوید من دوست ندارم، آن، اعم از حرمت و کراهت است.

آیه سوم ویل لکل همزة لمزة است که این هم به نظر ما دلالتش ناتمام است. چون همزة و لمزة اولا صیغه مبالغه است. ممکن است یک چیزی صیغه مبالغه‌اش حرام باشد، ‌تکرار زیادش حرام باشد.

این را به مناسب بگویم:

برخی از فقهاء گفته‌اند تصریح بما یستقبح ذکره حرام است. دلیلش چیه؟ دلیلش این روایت معتبره است: ان الله یبغض کل فحاش بذیئ لایبالی بما قال او قیل فیه. کسی که فحش به زبانش جاری می‌‌شود، فحش معنایش سب نیست، فحش یعنی الفاظ زشت را به کار بردن، خدا مبغوض دارد کسی را که فحاش بذیئ هست، ‌لایبالی بما قال او قیل فیه. ما عرض کردیم خلافا للسید الخوئی و الشیخ الاستاذ و السید السیستانی که فرمودند مطلقا ذکر این الفاظ یستقبح ذکره حرام است الا الزوج مع زوجته در حال ملاعبه و امثال آن، نه این‌که در حال حرف عادی زدن، ‌بقیام السیرة علی ذلک یا (بعضی‌ها استدلال کردند) بخاطر این‌که اصلا انصراف دارد این روایت فحاش بذیئ که لایبالی بما قال او قیل فیه، این شامل این مورد نمی‌شود، ما اصلا گفتیم این صیغه مبالغه است. ممکن است خود این اعتیاد جرم باشد، اعتیاد به ذکر این الفاظ قبیحه. فحّاش بذیئ.

اینجا هم همینطور است. ویل لکل همزة لمزة. صیغه مبالغه است.

غیر از این، ‌همز و لمز، یعنی طعن بر دیگران، تنقیص دیگران، حالا یا در غیاب‌شان یا در حضورشان. همزه لمزه یکی تنقیص در حضور است و دیگری تنقیص در غیاب. خب غیبت اعم از تنقیص است. غیبت ملازمه ندارد با تنقیص. ممکن است شما در ذکر عیب دیگران هیچ قصد تنقیص ندارید، این غیبت است. الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیک. غیبت کشف عیب مستور است و لو قصد تنقیص نداشته باشید.

پس نسبت این آیه با غیبت یکی نیست.

[سؤال: ... جواب] راجع به ان الله یبغض کل فحاش بذیئ، نه دیگه، چون خدا این شخص را مبغوض دارد. این شخص مبغوض خداست، ‌این نمی‌تواند کارش حرام نباشد.

[سؤال: ... جواب] همز و لمز قصدی است دیگه. طعن است و تنقیص است یا شکلک در آوردن [است] دیگه. شکلک طرف را در می‌‌آورد، او یک مقدار پایش می‌‌لنگد، این هم شبیه او می‌‌شود او را مسخره کند، به این می‌‌گویند همز و لمز. این غیر از بحث غیبت است.

آخرین آیه هم که استدلال کردند که آن هم به نظر ما ناتمام است: ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم. گفتند غیبت کردن اشاعه فحشاء است.

ولی این درست نیست. اشاعه فحشاء یعنی خود فحشاء گسترش پیدا کند. آیه ظهوری بیش از این ندارد.

[سؤال: ... جواب] کسانی که دوست دارند، حب عملی دارند که شیوع کند فحشاء در بین مؤمنین، آیه بیش از این ظهور ندارد.

بله،‌ شأن نزول را حساب کنیم که قضیه افک بوده که شیوع فحشاء یعنی انتشار خبر فحشاء راجع به مؤمنین که بگویند فلان مؤمن زنی، ‌شأن نزول این است. ولی باز هم این اخص از مدعا است. هر غیبتی شیوع فحشاء نیست. فحشاء‌ یعنی گناه بزرگ. هر ذکر عیبی که پخش کردن فحشاء نیست در رباطه با مؤمنین.

[سؤال: ... جواب] دیگه آنی که استدلال می‌‌کند به این آیه بر حرمت غیبت می‌‌گوید هر کجا صدق کند که شایع می‌‌کنی فحشاء را در رابطه با مؤمنین، این حرام است. مگر بگویید سیره هست بر این‌که ذکر یک شخص مجهول که بعض الناس فعل کذا، یا انصراف دارد این آیه از آن یا سیره بر این بوده است که از این مطالب اجتناب نمی‌کردند.

بله، در صحیحه محمد بن حمران این آیه را تطبیق کرده بر این عنوان: من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و سمعت أذناه فهو من الذین قال الله عز و جل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم. هر کس در رابطه با مؤمنی چیزی بگوید که دیده است یا شنیده است، ‌مصداق این آیه است. بله، این تفسیر، تفسیر خوبی است که دلیل بر حرمت غیبت است.

ولی این استدلال به آیه، دیگر نیست. استدلال به یک حدیث است که در تفسیر یک آیه وارد شده.

[سؤال: ... جواب] تفسیر به بطن قرآن ممکن است باشد. مثل اجتنبوا قول الزور یعنی الغنا. ما استدلال به آیه اجتنبوا قول الزور که نمی‌توانیم بر حرمت غنا، ‌به این روایت استدلال می‌‌کنیم. اینجا هم همین‌جور است.

راجع به آیات، تنها آیه‌ای که دلیل بر حرمت غیبت بود همان آیه سوره حجرات بود.

روایات که زیاد است و لو اکثرا ضعیف السند است اما روایات معتبر هم در ضمنش هست. مثلا صحیحه سلیمان بن خالد می‌‌گوید: حرام علی المؤمن ان یظلمه أو یخذله أو یغتابه. یا در روایت سهل بن زیاد هست: المسلم اخ المسلم لایغتابه. یا در روایت سکونی هست: الغیبة اسرع فی دین الرجل المسلم من الآکلة فی جوفه. حالا آکلة بیماری جزام است که گوشت را می‌‌خورد یا چیز دیگری است، ‌ظاهرا بیماری جزام است. بیماری جزام چطوری نابود می‌‌کند انسان را، غیبت این‌طور دین انسان را نابود می‌‌کند. و یا در موثقه ابی بصیر هست: سباب المؤمن فسوق و قتاله کفر و أکل لحمه معصیة و حرمة ماله کحرمة دمه. خب أکل لحمه معصیة یعنی غیبت کردن او دیگه.

یک روایتی است در اینجا؛ این روایت را در نظر داشته باشید! باید بحث کنیم. موثقه سماعة: من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم کان ممن حرمت غیبته و کملت مروءته و ظهر عدله و وجبت اخوته.

ممکن است کسی بگوید این روایت حرمت غیبت را خیلی محدود کرد. مفهوم دارد دیگه. می‌‌گوید: کسی غیبتش حرام است که در تعامل با مردم به آنها ظلم نمی‌کند، در سخن گفتن با مردم دروغ به آنها نمی‌گوید، خلف وعده با آنها نمی‌کند. کسی که این‌طور است کان ممن حرمت غیبته و کملت مروءته. شبهه این است که خب این مفهوم دارد دیگه.

بعضی‌ها ممکن است استدلال کنند، بگویند این می‌‌خواهد متجاهر به فسق غیبتش حرام نیست.

بهرحال این روایت اگر درست باشد که دیگه خیلی‌ها هستند، ‌موضوع من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم نیستند ولی متجاهر به فسق هم نیستند.

ممکن است جواب بدهیم این شرط برای مجموع این جزاء‌ها است. کان ممن حرمت غیبته و کملت مروءته و ظهر عدله و وجبت اخوته. برای مجموع این چند جزاء. حالا برای خروج از لغویت فی الجملة مؤثر باشد این شرط، کافی است. کسی که این‌طور نیست فی حرمة غیبته تفصیلٌ اما اگر این‌جوری باشد، نه دیگه، ‌تفصیل نیست. همین کافی است برای خروج از لغویت. اما شما می‌‌گویید جمله شرطیه مفهوم دارد، می‌‌گوییم خب این مفهومش انتفاء مجموع این جزاء هاست عند انتفاء شرط نه انتفاء کل جزاءٍ به نحو انحلال.

حالا اگر وجه بیشتری هم بود بعدا عرض می‌‌کنیم.

[سؤال: ... جواب] آن تاثیر ندارد کان ممن با کان من حرمت غیبته. ... چرا فقط این را گفت؟ باید لغو نباشد دیگه. بله، شما می‌‌گویید لغویت با همین مفهوم فی الجملة برداشته می‌‌شود.

مطلب دوم این است که مشهور می‌‌گویند غیبت مؤمن از کبائر است.

دلیل بر این‌که حرمت غیبت از کبائر است، چیه؟ این را باید بحث کنیم. و اصلا ما گناهان کبیره و صغیره داریم یا نداریم، این بحث، ‌بحث مهمتری هست. او را هم باید بحث کنیم.

مشهور می‌‌گویند ذنوب بر دو قسمند: کبائر، ‌صغائر. کبائر منافی با عدالت است، صغائر تا به حد تکرار و اصرار نرسد، منافی با عدالت نیست.

برخی گفته‌اند این حرف، ‌درست نیست. ابن ادریس گفته است: چه فرق است بین کبیره و صغیره؟ گناه خدا هر چه باشد، بزرگ است. گناه صغیره ما نداریم. بله، کبیره نسبی و صغیره نسبی، بله، داریم. شرک نسبت به قتل: شرک اکبر الکبائر است، قتل مؤمن نسبت به شرک صغیر است؛ اما گناه صغیره به قول مطلق ما نداریم.

اما آیه شریفه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه، این را هم جواب دادند. آقای خوئی از کسانی است که این مسلک را قائل است، می‌‌گوید این هم کبائر نسبی است. و الا هر گناهی در رابطه با خدا بزرگ است.

بعد آقای خوئی فرموده: بر فرض ما دو نوع گناه داشته باشیم، ذنب کبیر، ذنب صغیر، در اثر چه فرق می‌‌کند؟ هر دو منافی عدالت است. چون عدالت یک مفهوم عرفی است. عدالت یعنی استقامت در جاده شریعت. عدلٌ فی دینه یعنی به راه هست؛ کج نیست؛ استقامت دارد در دین؛ کج حرکت نمی‌کند در مسائل دینی. خب کسی که گناه می‌‌کند و لو گناه صغیره، این عدلٌ فی دینه نیست. این اعوجاج دارد.

این راجع به بحث کبروی است که یک اشاره‌ای بکنم، تفصیلش را ما در بحث اجتهاد و تقلید عرض کردیم.

این‌که ما انکار کنیم وجود کبائر و صغائر را خلاف ظاهر ادله است. از جمله، این آیه شریفه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم این ظاهرش این است که گناهان کبائر دارند در مقابل این گناهان صغائر هست. حمل این بر کبائر نسبی و صغائر نسبی عرفی نیست؛ قرینه می‌‌خواهد. و همینطور برخی از روایات که:‌ لاصغیرة مع الاصرار و لاکبیرة مع الاستغفار، این‌ها ظاهرش این است که گناهان بر دو قسمند. در روایت داریم راجع به عدالت: و یعرف باجتناب الکبائر.

حالا آقای خوئی توجیه کرده، گفته و یعرف باجتناب الکبائر یعنی کاشف از عدالت این است که ما ببینیم اجتناب می‌‌کند از کبائر. ولی این خلاف ظاهر است.

ما عرض‌مان این است که ظاهر روایات و آیات، ما تقسیم گناه کبیره و صغیره را قبول کنیم. این ظاهر ادله است.

و اما این‌که ارتکاب گناه صغیره مخل به عدالت است، این را هم ما نپذیرفتیم. هم ادعای ارتکاز متشرعی کردیم که در ارتکاز متشرعی وقتی می‌‌گفتند فلان شخص عادل است، این همه احکام برای عادل بیان کردند: شهادت عدلین در قضاء، شهادت عدلین در طلاق، شهادت عدلین در هلال، امام جماعت عادل باشد، قاضی عادل باشد، بعد بیاییم بگوییم عادل کسی است که هیچ گناه نکند، این یعنی اکثر احکام دین که مترتب بر عدالت است، تعطیل می‌‌شود.

علاوه همین روایتی که می‌‌گوید:‌ و یعرف باجتناب الکبائر انصافا دلیل بر این است که یعرف باجتناب الکبائر و لو علمت انه ارتکب الصغائر.

این اجمال بحث کبروی.

اما غیبت از کبائر است یا از صغائر، مشهور گفتند از کبائر است. استدلال هم کردند به عده‌ای از روایات.

[سؤال: ... جواب] کافر می‌‌خواست زنش را طلاق بدهد می‌‌رود سراغ شهادت عدلین؟! ... چکار به کافر دارید؟ بحث در مؤمنین است.

استدلال کردند بر این‌که غیبت از کبائر است به برخی از روایات:

از جمله وصیة النبی صلی الله علیه و آله لأبی‌ذر: یا أباذر! ایاک و الغیبة فان الغیبة اشد من الزنا.

گفتند یکی از راه‌های تشخیص کبیره بودن این است که بگویند این گناه از فلان گناه کبیره بدتر است. اینجا گفتند دیگه. گفتند الغیبة اشد من الزنا و زنا هم قطعا از کبائر است.

این استدلال ناتمام است.

اولا: این روایت سندش ضعیف است. سند این روایت مشتمل است بر مجاهیل.

ثانیا: دلالتش هم ناتمام است. چرا؟ برای این‌که قرینه داریم در این روایت که این اشد حیثی است. قلت و لم ذلک یا رسول الله؟ قال: لان الرجل یزنی فیتوب الی الله فیتوب الله علیه و الغیبة لاتغفر حتی یغفرها صاحبها. اشد حیثی است؛ از این حیث که توبه در زنا نیاز به استحلال ندارد، ولی توبه در غیبت نیاز به استحلال دارد از مغتاب. و الا یک متفقهی‌، یک نیمچه فقیهی پیدا می‌‌کنید بگوید: اگر باب تزاحم بود، ‌به یک شخصی گفتند إزن أو اغتب مؤمنا، بگوید خب الغیبة اشد من الزنا، از باب ترجیح اهم برو زنا بکن؟ هیچ فقیهی این را نمی‌گوید.

پس این دلیل، ناتمام است.

[سؤال: ... جواب] نسبی است. از این حیث که نیاز به استحلال ندارد زنا ولی غیبت نیاز به استحلال دارد. ولی مشکل نیست؛ اشد نسبی است. اشد نسبی بودن که دلیل بر کبیره بودن غیبت نیست. ... نه، ‌از این حیث اشد است که نیاز به استحلال دارد نه از این حیث که اکبر از اوست.

دلیل دومی که ذکر شده این است، گفته‌اند: یکی از علائم تشخیص کبیره بودن این است که ببینیم اوعد الله علیه النار یا نه؟‌ چون در روایات داریم: ما أوعد الله علیه النار فهو من الکبائر. روایت معتبره داریم. پس حالا که آن راه اول درست نشد که گفتند یکی از راه‌های تشخیص کبیره بودن این است که بگویند هذا اشد من ذلک الحرام الذی من الکبائر أو مساو له، این در مقام درست نشد از جهت صغروی، راه دوم این است که گفتند ما اوعد الله علیه النار فهو من الکبائر. بعد خب در قرآن‌ که اوعد الله علیه النار نیست، و لایغتب بعضکم بعضا أیحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه، ‌کجایش دارد که و لکم عذاب الیم؟ ندارد. گفته شده که کافی است که در روایت بگوید. در کدام روایت؟ در همان صحیحه محمد بن حمران. در صحیحه محمد بن حمران می‌‌گفت: من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و سمعته أذناه فهو ممن قال الله ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم. خب شد ما اوعد الله علیه النار.

و لذا از این راه دوم گفته می‌‌شود که غیبت از کبائر است.

این هم راجع به مطلب دوم.

[سؤال: ... جواب] اجمالا قبول داریم. چون ما اوعد الله علیه النار و لو مصداقش را در حدیث بیان کند، قرآن گفته لهم عذاب الیم، ما اوعد الله علیه النار است چون قرآن گفته لهم عذاب الیم، و لو مصداقش که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة، مصداقش غیبت است، روایت بگوید، عرفا صدق می‌‌کند ما اوعد الله علیه النار. این ما اوعد الامام علیه النار نیست تا کسی بگوید که این دلیل بر کبیره بودن نیست. ما اوعد الله علیه النار است. چون امام آیه را منطبق کرد بر غیبت. ... بالاخره ما اوعد الله علیه النار. اگر روایت هم بگوید که وعد الله النار علی کذا، آن هم خوب است دیگه؛ ما اوعد الله علیه النار است. اینجا هم آیه که گفته و لهم عذاب الیم، ‌اوعد الله علیه النار، روایت گفته الذین یحبون ان تشیع الفاحشة موردش غیبت است. ... ببینید! در روایات معتبره داریم: ما اوعد الله علیه النار فهو من الکبائر، تطبیق می‌‌کنیم بر مورد.

 [سؤال: ... جواب] اوعد الله علیه النار. لهم عذاب الیم که بدتر از وعد عذاب است؛ وعید بر عذاب الیم است. ... ما چون اماره کبائر است ممکن است بگوییم اماره بر کبائر ما اوعد الله علیه النار است، ‌ولی اینجا مشکلی نداریم.

فقط اگر کسی خیلی دیگه ملالغتی باشد، ‌بگوید خب این روایت در مورد من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و سمعته أذناه فهو ممن قال الله الذین یحبون ان تشیع الفاحشة، این مربوط به جایی است که با غیبت کردن، اشاعه فحشاء می‌‌کنیم در مورد مؤمنین؛ یعنی عیب دینی مردم را بگوییم. اما اگر عیب عرفی را بگوییم، فلانٌ سیّئ الخلق، ‌فلانی عصبی است، ظاهرش نشان نمی‌دهد اما با او رفیق که می‌‌شوی می‌‌فهمی که این، تندخو است، زودرنج است، حالا اوصافی است که عیب عرفی است، ‌بخیل است، پول‌دوست است، خیلی دوست دارد که آقا بشود، این‌ها اشاعه فحشاء نیست. ممکن است کسی این‌جور اشکال کند، ‌ما خیلی نمی‌خواهیم این اشکال را بکنیم برای این‌که این مباحث جای این‌جور اشکال‌ها نیست. ولی اگر کسی بخواهد فنی برخورد بکند ممکن است این اشکال را بکند که این روایت می‌‌گوید غیبت کبیره است ولی غیبتی که ذکر عیب دینی باشد؛ عیب دینی یعنی ذکر ارتکاب این شخص باشد نسبت به حرام یا ترک واجب. اما اگر عیبی را ذکر می‌‌کند ولی اشاعه فحشاء نیست، می‌‌گوید فلانی کودن است، خب این عیب است دیگه، درس نخواندن، بی‌نظم بودن، ولی اشاعه فحشاء نیست. ممکن است کسی بگوید این نوع غیبت‌ها حرام است، حرام بودنش که حرام است، ‌لایغتابوا، ‌الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه، اطلاق دارد، ‌آقا! ستره الله علیه، این عیبش مخفی است، در هر جا می‌‌نشینی می‌‌گویی این کودن است، آخه تو خودت چه هستی، خب چرا بدگویی می‌‌کنی از مردم، ولی اشاعه فحشاء نیست. و لذا کبیره بودن این قسم از غیبت جای تأمل دارد ولی خیلی در این جهت فکر نکنید.

عمده مطلب بعدی است که ببینیم تعریف غیبت چیست. تعریف غیبت ببینیم آیا ذکرک اخاک بما یکره هست یا ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه است که عیب مستور است؟‌ این مطلبی است که ان شاء‌ الله هفته آینده بررسی می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.